نقدی بر یک نوآوری

برگشتن شازده کوچولو

محمدرضا صافیان: «شازده کوچولو برگشته بود» (نامه‌ای به آنتوان) خوانش دیگری در نوعی گزارش روایی از کار بسیار پرطرفدار آنتوان دوسنت اگزوپری است. راهی را که شازده کوچولوی اگزوپری روایت می‌کند، پیروز انتخابی با نوع دیگری از روایت که در قالب رفتن شکل گرفته است، برگشتن می‌نامد، بازگشت می‌خواند. کسی که شازده کوچولوی اگزوپری را خوانده به‌عنوان مخاطب احساس می‌کند اثری نه به شیوه تقلید که اساسا با نوآوری یک نویسنده که تازه‌کار، باهوش، نوآور و بااستعداد است، روبه‌رو می‌شود. برای اثبات این حقیقت یا نشان‌دادن آن لازم است به خط روایی این دو اثر توجه کنیم. داستان نویسنده اول از زبان یک خلبان روایت شده که در شش‌سالگی عاشق می‌شود؛ عاشق نقاشی. نقاشی او به تصور خودش مار بوآیی است که یک فیل را بلعیده؛ ولی بزرگ‌ترهای او به‌جز کلاهی از نوع شاپو چیزی نمی‌بینند و او با عشقش خداحافظی می‌کند و همین باعث می‌شود که راوی خلبان شود و ماجرا از زبان یک خلبان، بازگویی روایی شود. قبل از تحلیل کار پیروز انتخابی به‌عنوان اثری که نسخه مشابه دارد و نه نسخه مُقلّد؛ باید بگوییم که امروزه روایت‌شناسی تفصیلی در حوزه داستان‌نویسی باب بسیار مهمی است که نویسنده جوان شاید از آن اطلاع هم نداشته باشد ولی همیشه استعدادهای ذاتی افراد که از درون با کائنات مرتبط است، دایره‌المعارفی در خود دارد که به‌جز مقدمات، نیاز زیادی به آموزش ندارد و این نویسنده جوان کار خودش را به شایستگی انجام داده است. برای تحلیل شازده کوچولو برگشته بود، من به بررسی سیر روایی داستان که عبارت است از: راوی، پیرنگ (طرح)، تعلیق، قلمرو روایی، رمزگان هرمنوتیکی یا کد روایی، رمزگان روایتی، رمزگان نمادین و راوی اول شخص یا سوم شخص، اُبژه، آرکی‌تایپ‌ها و اسطوره‌ها، زاویه دید، ساختار شخصیت‌پردازی، موقعیت یا وضعیت و ده‌ها تکنیک پذیرفته‌شده دیگر در هنر داستان‌نویسی به‌طورکلی خواهم پرداخت؛ زیرا تک‌تک فنون یادشده به شگفتی در اثر این نویسنده قلم‌آشنا مراعات شده که باعث حیرت و تعجب نگارنده این سطور شد. شخصیت‌پردازی بسیار هوشمندانه بدون هیچ الگوبرداری از نسخه اصلی، مهم‌تر از تعلیق داستان که به شکلی مدرن‌تر از نگاره‌های رایج نویسندگان هم‌عصر، مخاطب را به دنبال خود می‌کشاند، در دو حوزه ۱ـ اصل داستان ۲ـ تطبیق روایت‌شناسی داستان، که هر دو موضوع در یک اثر که مشابهت زیادی با اصل («شازده کوچولو»، اگزوپری) دارد، بسیار مهم است و به‌ویژه مخاطب کهنه‌کار را بیشتر علاقه‌مند می‌کند و این تعلیق بر محور هوش و استعداد نویسنده استوار شده تا تجربه و آگاهی‌های حاصل از خبره‌بودن. نویسنده درحالی‌که دارد مقدمه‌ای را که غالبا کتاب‌ها با آن آغاز می‌شود می‌نویسد، ناگهان وارد داستان و روایتش می‌شود. راوی اول‌شخص را انتخاب می‌کند و همواره از متن روایت به ادامه مقدمه در رفت‌وآمد است، تا اینکه به‌طورکلی وارد روایت داستان می‌شود و از نظر فنی یک اثر بی‌نظیر ولی ناشناخته و گمنام می‌آفریند. اگر کسی بخواهد دانه‌دانه تکنیک‌های یادشده را با متن تطبیق دهد و در متن بررسی و نقد ادبی کند، اثبات کار در حد یک کتاب قطور خواهد شد که این مقال مجال آن را ندارد ولی همین اندازه کافی است که گفته شود شخصیت‌پردازیِ فنی متن پیروز انتخابی درست و بجا و به دور از هرگونه اغراق است و ساختاری فنی و موزون نیز دارد. داستان بر پایه موقعیت روایت می‌شود. هرچند گاهی به اجبار وضعیت هم در روایت سرایت کرده است که تسلط قلم را حکایت می‌کند.

رمزگان نمادین یا اسطوره عشق نیز بسیار کودکانه و مناسب از زبان شخصیت اصلی داستان روایت شده، ادبیات تطبیقی در دنیای نویسندگی این عصر از اروپا و آمریکای لاتین و آسیا باب بسیار مهمی است که ده‌ها سال است باز شده و شعر و داستان و انواع ادبیِ کشورهای گوناگون مورد تطبیق و بررسی و نقد ادبی قرار می‌گیرد؛ ولی ادبیات داستانی تطبیقی علمی کاملا جدید و نوزاده است که باید به‌صراحت بنویسم که این اثر خواسته یا ناخواسته باب مهمی را در ادبیات داستانی امروز باز کرده است. بسیار امیدوارم نویسنده جوانِ شازده کوچولو برگشته بود به این اولین تجربه بسنده نکرده و کار نوشتن را در عرصه ادبیات داستانی با این سطح عالی ادامه دهد و در آینده شاهد شگفتی‌آفرینی‌های او با نوآوری‌های دیگر باشیم. پیروز در «طرح نو درانداختن»، انصافا پیروز از کار درآمده است.

شازده کوچولو برگشته بود
نامه‌ای به آنتوان
پیروز انتخابی
انتشارات نقش مانا

درباره مجموعه‌شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»

شعر آخر فروغ

نادر شهریوری (صدقی)

گویا شاعران از موقعیتی منحصربه‌فرد برخوردارند و آن آزادی شاعرانه است که می‌توانند فارغ از زمان، تجربه‌های خودی را پیشگویی کنند. فروغ از جمله شاعرانی است که در بیداری رؤیای آینده را پیشگویی می‌کند: «من خواب آن ستاره قرمز را/ وقتی که خواب نبودم دیده‌ام».[1]

«ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»* مجموعه هفت قطعه شعر است که هفت سال پس از مرگ فروغ (۱۳۴۵-۱۳۱۳) به‌صورت مجموعه‌ای با همین نام منتشر شد. در این مجموعه پس از شعر بلند «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، قطعات دیگر شعرهای فروغ مانند شعر «بعد از تو» و پنج شعر دیگر: «پنجره»، «دلم برای باغچه می‌سوزد»، «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، «تنها صداست که می‌ماند» و «پرنده مردنی است» را شامل می‌شود که همگی در دو، سه سال آخر زندگی شاعر سروده شده‌اند و نشان از حال‌وهوایی متفاوت دارد. فروغ از تردید آغاز می‌کند و زودتر از آنچه به تصور درمی‌آید، به تولدی دیگر می‌رسد و پس از آن ایمان به آغاز فصل سرد را تجربه می‌کند. تجربه شاعر بعد از عبور از «فصل‌های خشک تجربه‌های عقیم دوستی و عشق»[2] رخ می‌دهد، عبور از فصل‌های تجربه‌های عقیم را می‌توان عصیان فروغ نیز تلقی کرد اما عصیان شاعر لزوما به‌معنای نفی گذشته نیست بلکه نیاز به پنجره‌ای تازه به جهان تجربه‌نشده است. از «پنجره» می‌توان تعابیر متفاوتی داشت اما از نگاه فروغ پنجره گشودگی شاعر به‌سوی وسعت طبیعت است. در اینجا طبیعت وجهی سمبلیک پیدا می‌کند: «یک پنجره که مثل حلقه چاهی/ در انتهای خود به قلب زمین می‌رسد/ و باز می‌شود به‌سوی وسعت».[3]

گشودگی به وسعت را می‌توان تلاش شاعر برای عبور از چارچوب‌های تنگ تصور کرد. این تلاش در دو شعر آخر فروغ «تنها صداست که می‌ماند» و «پرنده مردنی است» تشدید می‌شود. شعر «تنها صداست که می‌ماند» از همان آغاز با یک پرسش تعیین‌کننده شروع می‌شود. فروغ از خود می‌پرسد «چرا توقف کنم چرا؟». پرسش در متن شعر تکرار و باز تکرار می‌شود و به ریتم شتاب می‌دهد اما این تنها ریتم نیست که شتاب می‌گیرد، بیشتر شاعر است که می‌شتابد و خود را مورد خطاب و حتی عتاب قرار می‌دهد: «چرا توقف کنم؟/ چه می‌تواند باشد مرداب»، آن‌هم وقتی که «پرنده‌ها به جست‌وجوی جانب آبی رفته‌اند». ارجاعات شاعر دائم به طبیعت است و طبیعت تکرار می‌شود به‌خصوص آنکه «راه از میان مویرگ‌های طبیعت می‌گذرد». از یک منظر می‌توان فروغ را شاعر طبیعت در نظر گرفت اما اگر دقیق‌تر گفته شود، فروغ را می‌توان شاعری در نظر گرفت که سویه‌های قوی امر طبیعی در آن رخ می‌دهد. طبیعت از دیرباز انگیزه شاعران برای سرودن شعر بوده است. سهراب سپهری هم‌عصر با فروغ از جمله شاعرانی است که طبیعت در شعرش جایگاهی مرکزی دارد و مرکز ثقل شعرش می‌شود اما تلقی این دو شاعر از طبیعت متفاوت است. در وهله اول شتاب در شعر سهراب منتفی است، طبیعت در شعر سهراب الگویی برای «تغییر فصل» یا الگویی برای «شدن» نیست. او از طبیعت انگیزه‌ای برای تغییری که مدام رخ می‌دهد، نمی‌گیرد بلکه با «بود» آن هماهنگ است و خود را با آرامش طبیعت تطبیق می‌دهد. سهراب با پذیرش طبیعت، همان‌گونه که هست، می‌کوشد خود را از تنش‌های اجتماعی زندگی خلاصی ببخشد. او به‌سوی طبیعت می‌رود و از آن مایه می‌گیرد و آرامش را جست‌وجو می‌کند. از نگاه سهراب طبیعت پناهگاه آدمی است و همان جایی است که باید خود را به آن سپرد و ستایشگر آن شد بی‌آنکه پرسش کرد، هنگامی که طبیعت معیار و غایت است، پرسش از آن در اساس منتفی است: «و نگوییم که شب چیز بدی است/ و نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ/.../ و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد/ و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون/ و بدانیم که اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت».[4]

تلقی فروغ از طبیعت متفاوت از سهراب است و تا حدی در مقابل آن قرار می‌گیرد. فروغ در شعر «پرواز را به خاطر بسپار پرنده مردنی است» از پرنده‌ای یاد می‌کند که به او پرواز را یاد داده است و او می‌خواهد پرواز را یاد بگیرد تا پیوستن را تحقق بخشد. به نظر فروغ «نهایت تمامی نیروها پیوستن است، پیوستن».[5] به نظر شاعر در اصل هر نیرویی خود را در رفتن، پیوستن و شدن معنی می‌کند و در بطن هر شدنی عصیان نهفته است؛ عصیانی که «بودن» را برنمی‌تابد، زیرا شوق پیوستن بودن را منتفی می‌کند، تنها در پی چنین اشتیاقی است که دگردیسی همچون تغییر فصول در طبیعت رخ می‌دهد تا «رونده» -آن که بودن را برنمی‌تابد- به لحظات آفرینندگی یا چنان‌که فروغ می‌گوید به تغییر فصول برسد. شدن در پی شدن یا خود را به تحقق رساندن رخ می‌دهد و توقف در این روند همچون امور طبیعی منتفی می‌شود مگر آنکه نیرو به پایان برسد اما نیرو به پایان نمی‌رسد زیرا زندگی به پایان نمی‌رسد. در این شرایط «شدن» حتی بعد از مرگ نیز ادامه می‌یابد و نیروی طبیعت خود را تا انتهای بی‌انتها بسط می‌دهد، گویی زندگی بازگشتی جاودان یا چنان‌که فروغ می‌گوید حرکتی فواره‌وار پیدا کرده است. بدین‌سان نیرو همچون امر طبیعی - موجود زنده- استمرار یافته، تکثیر می‌شود تا بدان حد که از مرزهای بودن فراتر رفته و حتی تا انهدام خود پیش می‌رود. در این صورت مرگ اهمیت خود را از دست می‌دهد. مرگ در شعر فروغ - به‌خصوص در شعرهای آخر- اهمیت خود را از دست می‌دهد. اساسا مرگ در فروغ مهم نیست، آنچه مهم است، پرواز است؛ پروازی که حتی در نبودن جسم پرنده می‌تواند رخ دهد.

تمایل به طبیعت در شعر فروغ وجهی رمانتیک پیدا نمی‌کند، این تمایز شعرش با سهراب است. آنچه تمایز را بیشتر می‌کند، تأکید فروغ بر «منِ پویا» یا سویه‌هایی از کنشگری است. «از آینه بپرس/ نام نجات‌دهنده‌ات را»[6] فروغ برای پیوستن از پرنده‌ای یاد می‌کند که به او پرواز را یاد داده بود و او می‌خواهد پرواز را یاد بگیرد تا خود را تحقق ببخشد، اگرچه پیوستن مسیری بی‌انتها نیست، زیرا شاعر افق را عمودی می‌بیند اما این از شوق او نمی‌کاهد، شاید به همین دلیل می‌خواهد کسی او را به آفتاب معرفی کند.

پی‌نوشت‌ها:

* مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» بعد از مرگ فروغ به‌صورت مجموعه‌ای از شعرهای او منتشر شد که قبل از آن در مجله‌های ادبی منتشر شده بود.

۱، ۵، ۶. از مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ فرخزاد

۲، ۳. شعر پنجره، فروغ فرخزاد

۴. شعر زمان، سهراب سپهری

شکستن کلیشه فروغ فرخزاد

شرق: از میان آثاری که درباره فروغ فرخزاد نوشته شده، کتاب «آیه‌های آه» تألیف ناصر صفاریان در نشر نو، گذشته از کارنامه کاری و شعر فروغ، بر شخصیت و احوالات این شاعر تمرکز دارد و به قول صفاریان بر آن است تا «آدمی‌زاده‌ای تصویر کند مثل همه آدمیان، با خوبی‌ها و بدی‌های انسانی. نه مثل بت و شکل اسطوره‌ای دور از ذهن و دوردست که انسانی با همه وجوه انسانی‌اش». این کتاب شامل گفت‌وگوهایی خواندنی است که بر ناگفته‌ها و حلقه‌های مفقوده زندگی فروغ تأکید دارد و اطلاعات جدیدی درباره فعالیت سیاسی فروغ و آشنایی‌اش با ابراهیم گلستان و مخالفت افراد متعصب به دست می‌دهد. «آیه‌های آه» در سه بخش شامل زندگی و شخصیت، شعر، سینما و تئاتر به زندگی فروغ فرخزاد می‌پردازد. گفت‌وگوهای این کتاب، تمام زوایا و زندگی فروغ را در معرض دید می‌آورد؛ ازجمله گفت‌وگو با بتول وزیری‌تبار (مادر فروغ). اسامی افرادی که از فروغ گفته‌اند، فهرست بلندبالایی است و ازجمله می‌توان به احمدرضا احمدی، سیمین بهبهانی، منوچهر آتشی، پوران صلح‌کل (طاهباز)، فریدون مشیری اشاره کرد که مبنای گفتن از فروغ را شعر او قرار داده‌اند. مطالب خواندنی دیگری هم هست از داریوش مهرجویی، بهرام بیضایی و محمدعلی سپانلو که به فروغ روی صحنه تئاتر و بر پرده سینما توجه داشته‌اند و مطلب خواندنی هوشنگ گلشیری با عنوان «آغازگر زبان گفتار» و نوشته کاوه گلستان «مرگ فروغ: مرگ گلستان» و نوشته‌ای از امیرمسعود فرخزاد درباره جمهوری‌خواهی و تفکر چپ فروغ. نخستین گفت‌وگو با مادر فروغ که به روحیات و کودکی او می‌پردازد. وزیری‌تبار، فروغ را خیلی مهربان و ساده می‌خواند و می‌گوید: «همیشه به بقیه کمک می‌کرد. بی‌خودی حرف نمی‌زد». هرکس فروغ فرخزاد را از نزدیک می‌شناخت، می‌دانست با اینکه او در خانواده‌ای مرفه بزرگ شد بود که چندین خدمتکار و سرباز در خانه داشتند، هرگز در بند مال و ظواهر نبود و ساده می‌زیست. مادرش هم در این گفت‌وگو می‌گوید که فروغ هیچ‌وقت هیچ چیزی نمی‌خواست. «خُب ما هرچه لازم بود برایش می‌خریدیم، اما فروغ چیزی نمی‌خواست. خیلی دختر سنگینی بود». مهربانی فروغ و کمک‌کردن به دیگران نیز از خصوصیاتی است که همه نزدیکانش از او نقل می‌کنند و خاطره‌ها می‌گویند. وزیری‌تبار هم درباره این خصوصیت فروغ می‌گوید: «اصلا به مال دنیا علاقه نداشت. صبح که می‌خواست برود سر کار اگر سر راهش محتاجی می‌دید، همه پولش را می‌داد به او... وقتی پول نداشت تا کمک کند، اثاث خانه‌اش را می‌بخشید». به اعتقاد ناصر صفاریان، قضاوت غالب مخالفان و منتقدان فروغ بیشتر به این دلیل است که تنها یک چیزی از فروغ شنیده‌اند و حتی یک کلمه هم از او نخوانده‌اند. «اصلا نمی‌دانند که بوده و چه کرده». بدتر آنکه وضعیت «آن‌طرفی‌ها» یعنی طرفداران فروغ هم همین‌طور است و «اگر اهل همین‌طوری هم نباشی، سروکارت با کتاب‌های بازار است و بازار، پر از کتاب‌سازی و تکرار اشتباه. پس چاره‌ای نبود جز جست‌وجو». حاصل جست‌وجوهای صفاریان و تحقیقات او درباره فروغ «آیه‌های آه» است و مستندش که جز ارائه سال‌شمار دقیق زندگی فروغ فرخزاد بدون تکرار اشتباهات مرسوم دراین‌باره، به وجوه مختلف زندگی این شاعر می‌پردازد و سعی دارد تا حد امکان فروغ را از تصویر کلیشه‌ای اسطوره یا مطرود فراتر ببرد و واقعیت زندگی این شاعر، فیلم‌ساز و بازیگر را این‌بار از میان ناگفته‌ها، صداها و فیلم‌های منتشرنشده‌اش بازسازی کند که تا حد بسیاری از پس آن برآمده است.

مروری بر رمان «آمار دقیق مرده‌ها» نوشته آیین نوروزی

روایت‌هایی از درون زندگی

محمدمعین شرفائی: رمان «آمار دقیق مرده‌ها» آخرین کتاب آیین نوروزی است. پیش از این رمان، نوروزی با انتشار مجموعه داستان‌های «آب و هوای چند روز سال» و «زمین نرم»، همچنین رمان کوتاه «دستگاه گوارش» یک نویسنده دغدغه‌مند نسبت به جامعه و زندگی‌های فردی را نوید داد. عناصری که در آثار او تکرارشونده نیست و به‌خوبی اضلاع زندگی را بدون دخالت مسائل روان‌شناختی و به زبان ادبیات مطرح می‌کند. رمان «آمار دقیق مرده‌ها» از خصوصیاتی برخوردار است که دغدغه اشاره‌شده در دیگر آثار آیین نوروزی در آن به‌طورکامل و مبسوط بیان می‌شود؛ روال رمان و قصه آن پیرامون سه شخصیت و فصل‌های مجزا و متکی به هر شخصیت می‌گذرد. یکم، دختری که دانشجوی پزشکی است و درحال گذراندن دوره‌های پایانی تحصیلی‌اش است. دوم، مرد جوانی که بعد از طلاق و با داشتن یک پسر کوچک از ایران مهاجرت کرده است. سوم، پیرمردی که در جوانی، پدرش را به قتل رسانده است. هر سه شخصیت‌های این رمان در دنیای تنهای خود زندگی می‌کنند و نسبت به آنچه در اطرافشان می‌گذرند، بی‌تفاوت نیستند و هرکدام از آنها برخوردی متفاوت نسبت به تنهایی و شرایط زندگی‌شان دارند. این نوع برخورد چیزی است که درون‌مایه رمان «آمار دقیق مرده‌ها» را می‌سازد. فردیت و برخورد با تنهایی در شخصیت اول که دختری است دانشجوی پزشکی به نام دنا در مقابله با اتفاقات پزشکی و شرایط درمان بیماران می‌گذرد. از آن‌سو پدر و مادر دنا از هم جدا شده‌اند و تنها سرپرست او که مادربزرگش بوده، فوت کرده است. دیگر شخصیت این رمان برخورد دیگری با شرایط زندگی‌اش دارد. امین که تازه طلاق گرفته و پسر کوچکش را رها کرده و به خارج از کشور آمده تا ادامه تحصیل دهد، در مقابله با شرایط ناپایدار گذشته می‌خواهد به شیوه‌ای کمبودها و روزهای ازدست‌رفته‌اش را با عشق جدیدی تجربه کند. آخرین شخصیت این رمان، برخوردش حاصل زندگی پر از رنج و سختی است: منصور، پیرمردی که در خانواده‌ای ضعیف به لحاظ مالی بزرگ شده و توانسته روی پای خودش بایستد و البته پدر مریضش را هم به قتل رسانده است، امری که تا موقع مرگ وجدانش را راحت نمی‌گذارد. او در مقابله با شرایط و سختی‌های گذشته و طلاق همسر اول و ازدست‌دادن همسر دومش سودای زندگی جدیدی در کهن‌سالی دارد. در هر سه این شخصیت‌ها چند موضوع اصلی درحال تکرار است: طلاق، عشق و مرگ. در شخصیت اول، طلاق والدین دنا، دوم عشقی زودگذر اما اثرگذار بر دنا و سوم مرگ نوزادان و شخصیت‌هایی که بیمار دنا هستند، سبب می‌شود مخاطب با دختری که روحیه‌ای مقاوم دارد، روبه‌رو شود. راوی سوم شخص محدود به دنا مانند یک فرد وفادار سعی دارد نوع روایتش مخاطب را به نقاط پنهان او نبرد؛ اما در برخی نقاط این رمان آن چیزی که ما از روحیات مستقل و مقاوم دنا به دست می‌آوریم، شخصیت را وارد زیرلایه‌های ایهام‌داری می‌کند. ایهامی که به معما تبدیل می‌شود و حتی به گره‌گشایی هم نمی‌رسد. در شخصیت دوم، طلاق امین از همسرش و دل‌بستن به دختری ایرانی‌الاصل و البته مرگ فرزندش به‌راحتی شخصیت آسیب‌پذیر امین را برای خواننده برملا می‌کند. کسی که نسبت به شرایط ایجادشده سر جنگ دارد؛ جنگی نه با دیگران بلکه با خود. راوی این شخصیت مانند راوی اول سراسر تشویش است. ناآرامی امین به راوی می‌رسد، قضاوت‌ها کمتر است و مقابله امین با نتایجی روبه‌رو می‌شود که انگار یک دور تسلسل زده است. در شخصیت سوم، منصور که بعد از گذراندن روزهای سخت جوانی توانسته به خواسته‌هایش جامه عمل بپوشاند، ازدواج می‌کند و به خیال خودش تازه دارد در زندگی جا می‌افتد که به دلیل برخی مشکلات از همسرش جدا می‌شود. بعد از چند سال مجدد ازدواج می‌کند و در پیری عاشق می‌شود، زندگی‌اش وارد مسیر جدیدی می‌شود و درنهایت روایت به مرگ خودش می‌رسد. طبق وصیتی که کرده جسدش برای دانشجوهای پزشکی به دانشگاه اهدا می‌شود. راوی این فصل با وجود عینیاتی که از زندگی منصور به مخاطب عرضه می‌کند اما یک حالت لجوجانه دارد و نمی‌خواهد منصور نسبت به زندگی و اتفاقات و مشکلاتی که از سر گذرانده آگاه شود. مدام روایت را دستخوش خلقیات منصور می‌کند تا از قامت سنجش بیفتد. موضوعات مختلف اما مشترک بین این شخصیت در رمان «آمار دقیق مرده‌ها» زمانی جذاب می‌شود که نوع مواجهه‌ها را می‌خوانیم. با این تفاسیر، این رمان یک رمان شخصیت‌محور است و شخصیت‌ها با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شوند که با گذراندن آن هدف‌ها و نوع تفکر و مواجهه‌ها مشخص می‌شود؛ باید گفت نوع روایت در این رمان با وجود نثر روان و کاملا مشابه در هر فصل باعث شده ریتم خواندن نیفتد. جنس روایت در این شخصیت در بطن آن سراسر تفاوت و فرق است، چیزی که خواننده تیزهوش می‌تواند با صبر و حوصله به آن پی ببرد.

رمان «آمار دقیق مرده‌ها» برخلاف رمان‌های اپیزودیک یا چندگانه، فصول و شخصیت‌های مبتنی بر آن مسیر خودشان را تا پایان طی می‌کنند، بدون آنکه اثربخشی‌ای بر یکدیگر داشته باشند. این چیزی است که ساختمان روایت این رمان را می‌سازد و هر فصل کاملا منظم و باحوصله به پرداخت شخصیت‌ها می‌پردازد. نظم در همه ارکان این رمان به چشم می‌آید و نویسنده سعی کرده حتی در ساخت جزئیات هم این نظم را برقرار کند. شخصیت‌های رمان در فضایی کاملا منطبق بر روحیات قرار دارند و این مهم‌ترین نکته‌ای است که به چشم می‌آید. برای مثال در هر سه این شخصیت‌ها، یک جزء از فضاسازی دقیق دلالت را بر نوع شخصیت‌ها می‌رساند. در فضای ابتدایی روایت دنا که در اتاق آی‌سی‌یو شیفت است، با کودکانی روبه‌رو می‌شود که نارس هستند. در شخصیت امین موقعی این دلالت فضاسازی بر شخصیت، روحیاتش را برملا می‌کند که در مکانی به نام آکواریوم با آن حجم از سکون ماهی‌ها و جانوران آبی روبه‌رو می‌شوند، درنهایت در شخصیت منصور موقعی است که پیش از آنکه پدرش را به قتل برساند، به تراس می‌رود و سیگار می‌کشد و نگاه‌های بازیگوشانه‌ای به پدرش می‌اندازد. به‌طورکلی رمان «آمار دقیق مرده‌ها»، سرشار از فضاهای حاکی از روحیات شخصیت‌هاست و به‌خوبی کدهایی را به مخاطب می‌رساند که داستان را با ابعاد ادبی و متکی بر این نوع روایت روبه‌رو می‌کند.

آمار دقیق مرده‌ها
آیین نوروزی
نشر چشمه